

سایه بر آرزو کتاب کفر نیز باعث کرد و دینی وجود فقر غلبه محبت دنیا با وجود حصول قدر کفایت از آن باعث بر آرزو کتاب کفر  
 چنانکه بعضی از اشقیای روزگاری شنوم که گذشتند در قرب این زمان علیهم السلام استحقاق شدت و محنت بطریق اولی که  
 بر آن آرزو نیز غلبه فقر گاهی باعث بر سخط و اقراض پروردگار گردید و از داره رضا و ایمان بیرون آرد و نعوذ بالله من ذلک  
 و چنانکه فقر کفر گشته غلبه غنا بعتد و طغیان در معاصی آرد و لهذا توسط کفایت افضل از غنا و فقر است و غیر الامور او  
 و کاداحسدان نطلب القدر و نزدیک است که حسد غلبه کند تقدیر الهی را یعنی اگر بالفرض چیزی بودی که غلبه کردی  
 قدر را حسد بودی چنانکه در تاویل حدیث لکون شی سابق القدر در کتاب طلب دعا که فی گذشت ۳۰ و عن

جابر عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من عتذر الی انیة فلم یعذره کسیکه عذر خواهی کند بسوی برادر خود  
 پس معذور ندارد و او را آن برادر یعنی انکار عذروسی کند و گوید عذر نداری دروغ میگوئی اولم تقبل عذره یا قبول  
 ندارد عذرا و او را گوید اگر چه عذر داری اما قبول ندارم کان علیه مثل خطیبه صاحب کس باشد بر آن برادر گناه مانند  
 گناه خداوند کس بفتح میم و سکون کاف خراج و عشر ما کس ده یک گیرند و کنانی الصراح رواها ابی یوسف روایت کرد  
 این دو حدیث را یعنی فی شعب الایمان و قال و کفنت المکاس تشدید کاف العشار تشدید شین عشر گیرنده یعنی  
 آنکه ظلم کند و موافق شرع نگیرد و کس گناهی عظیم است و در حدیث آمده که لا یفضل بحبته صاحب کس و در قاموس  
 کس معنی نقص و ظلم نیز گفته بود در مجمع البحار نقل از بیهقی کرده که کس نقصان و کس از اعمال آنکه نقصان کند از حقوق  
 مساکین و زساند آنها تمام و کمال **باب الحذر و التالی فی الامور** عذر بفتح حین و کسب و سکون  
 پر هیزین و احقر از کردن و عذر بفتح حا و کسر ذال مرد بیدار و تالی و توقف و ثبت و درنگ کردن در کاری و شبتابی  
 نکردن در آن و اناة بر وزن قناة اسم است از وی معنی درنگ یعنی آدمی را باید که از شر مردم و آفات روزگار در  
 دین و دنیا پند بپزد و در کار خود حازم و متیقظ و بسیار بیدار بود و در عواقب امور نگران باشد و در کار نا  
 شبتابی نخند و حلم و وقار کار فرمایند و در بعضی کارهای خیر که شبتابی کردن در آن ضرر بوده اند **الفصل الاول**

عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یلدغ المؤمن من جحر واحد مرتین گزیده نه شود مسلمان  
 از یک سوراخ و بار لوع گزیدن مار و کژدم و جحر بفتح میم مکشوم بر جای ساکنه سوراخ مار و کژدم و امثال آن  
 بر عکس جحر بفتح میم بر جیم که معنی جحر است میفرماید که شان مؤمن صاحب حزم موصوف بر عایت حق و حمایت دین  
 آنست که از خاد معر که دشمن دین است نگذرد و غضب و انتقام بعد از دست نهد و هر بار حلم و تقاضی فورزد و در  
 نخورد و اگر در کار دنیا فریب و وفا خورد و سهل است اما در کار دین نباید کرد و این تعلیم قاعده عظیم است که باعث  
 رعایت و حمایت دین و ملت است و سبب درود این حدیث در اینجا آنست که ابو عزه بفتح عین جمله و ناس  
 شاعری بود از شعرای کفار که مسلمانان را بچوبیک رو و اشهرار و اشقیای قوم خود را بر اید و امانت ایشان تحریر نمود

و در عزو و توبه بر اسیر افتاد پس عذبت که بار دیگر گرد این شایع نگردد پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 اور ابان عسدر و شقیق را فرمود چون بقوم خود رفت باز با وی شقاوت افتاد و تپس برین و بجا که کسی کرد  
 مشغول شد بار دیگر در غزوہ احد بیت افتاد باز امان خواست و عسدر کہ دین آنحضرت معلم تقبل وی فرمود  
 و بعضی مردم برخواستند عفو وی برخاستند پس آن حضرت فرمود لا تدرغ المؤمن احدیث متفق علیہ ۰۲  
 و عمن ابن عباس رضی اللہ عنہما ان انسب علی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لا شیخ عبد القیس روایت میکند ابن عباس  
 کہ آنحضرت فرمود مرا شیخ کہ اگر رئیس و قائد و قد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیلہ است آورده اند کہ چون وفد  
 عبد القیس بدین آنحضرت خود را از شران بر زمین زدند و بلا است شریف مبادرت نمودند و منظر ایسا کردند  
 داد شوق و محبت و ولادادند آنحضرت ایشان را گفت بر فرمود و هیچ نہ گفت اما شیخ کہ نام وی منذر بن عاصم است  
 رئیس و سردار ایشان بود و بنسب فرود آمد و سبب مراحل قوم گرد آورد و دست پس غسلی تازه بر آورد و بهترین جاها  
 کہ داشت پوشیدہ بود و بیکدیگر و قاری سبب است در آمد و دو گانه نماز بگذارد و دعا کرد پس در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وسلم درآمد آنحضرت را این وضع و طریق دست خوش آمد فرمود ان فیک تخلصین بحبها اللہ و رسولہ بیکدیگر در تو هر آینه  
 و تخلصت است کہ دوست میدارد آن و تخلصت را خدا و رسول او آن و تخلصت کہ ام است اکلم والاناۃ استگلی و بر دبار  
 و قار و ثبت و تکمین و اناۃ بر وزن قنات از تانی است چنانچه معلوم شد رواہ سلم آورده اند کہ آنحضرت چون اورا بوج  
 این حدیث خبر داد وی گفت یا رسول اللہ این دو صفت کسب و تعلق من است یا آفریدہ خدا است و جبلت من مشرود  
 آفریدہ خدا است و جبلت تو گفت شکر خدا را کہ آفرید مرا و صفتی کہ دوست میدارد آن دو صفت را خدا و رسول  
 او یعنی اگر کسب و تعلق من بودی احتمال زوال و فقور داشته اما چون جبلت من بران است امید است کہ دائم

۰۹۰ الفصل الثانی عن سهل بن سعد الساعی صحابی مشہور آخرین مات بالمدينة من اصحابه

ان انسب علی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال الاناۃ من اللہ و العجۃ بفتح عین و جیم من الشیطان درنگی در کار با از خدا است و مر  
 است و شتایی از شیطان است و مراد و مطلوب است مگر در انچه کسب خیر باشد چنانچه در قرآن مجید فرمود و یسارون

فی الخیرات رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب و قد تکلم بعض اہل الحدیث فی عبد الہیمن ابن عباس الراوی من ہذا  
 حفظ ترمذی گفتہ کہ این حدیث غریب است و تحقیق سخن کرده اند بعضی از محدثان در عبد الہیمن بن عباس کہ راوی این

حدیث است از جهت یادداشت وی یعنی حافظہ خوب نہ داشت ۰۲۰ و عن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا حلیم الا ذو عثرۃ نیست حلیم کامل اگر چه علم غریزی او بود مگر خداوند لغزش یعنی آنکہ در زلزلت و  
 معصیت افتاده باشد و خطا و خلل در کار از وی بوجود آمدہ و خجالت کشیدہ بسبب آن دوست دارد کہ مردم  
 عیبها و خطای او را بپوشند و زلات او را عفو نمایند و چون محبت شد و عفو در خود یافت از مردم نیز عفو خواهد کرد

بجای

و علم و عقود زید و بعضی گفته اند که علم حاصل نمیشود مگر تا آنکه از کتاب میکند امور را و می بیند لغزشها و غلظها و در آن  
می یابد و می شناسد مواضع خطا و غلطی که در آن شتابی کرده بود و بی صبری نموده پس اجتناب میکند از آن و علم می ژرد  
در آن و این توجیه معنی می کشد و حاصلش آن میشود که نیست حلیم مگر صاحب تجربه صحیح چنانکه در قرئیه او فرمود و لا حکیم الا  
ذو تجربه نیست حکیم کامل مگر صاحب تجربه و حکمت دانش حقیقت هر چیزی حکیم دانان و راست است و استوار کار و اصل معنی حکمت  
حکم کردن این چیز می و اصلاح او از خلل و تجربه شناختن کارها پس هر که حاصل شد او را معرفت اشیا و دانست نفع آنها را و نجات

مصالح و مفاسد آنها را حاصل شد او را حکمت رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲۰۰ و عن انس بن جلد قال للنبی صلی  
علیه و آله وسلم اخبرنی مرادی گفت مرا آنحضرت را اندرز کن مرا فقال پس فرمود آنحضرت خدا الامر بالتدبیر بگیر کار را با بیان کار مگر بیشتر  
خان رایت فی عاقبتة خیر افاضه پس اگر بینی در پایان او یکی را پس بگذران کار را و تمام کن و آن خفت عینا فاسک اگر مری گمان  
بری گمراهی را در آن کار پس نگاهدار خود از کردن آنکار و مگذار آنرا در راه فی شرح اشته ۲۰۰ و عن مصعب بن سعد عن ابيه

روایت از مصعب بن سعد بن ابی وقاص فرشته زهری بدنی ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقه ثانیة از اهل مدینه  
و گفته است ثقة است حسن الحدیث و ذکر کرده این جهان در کتاب ثقات روایت میکند از پدرش و علی و طلحه و ابن عمر  
نزول کرد و کوفه را و توفی سنه ثلث و مائة قال الامامش گفت امش که راوی این حدیث است از سعد الا اعلمه الا عن

نید انتم این حدیث را مگر از پسر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آنحضرت روایت کرده اند از خود و قال التودة بفتح تا  
و فتح همزة و سکون آن تانی در زانت مشتق از و یسد با هکتگی رفتن تانی و توقف فی کل شی خیر در همه چیز بهتر است الا فی  
عمل الآخرة مگر در کار آخرت از جهت بودن آن خیر بقیین سخلات امور دنیاوی از بعضی سلف می آرند که در طهارت  
خاذه بشاگرد خود گفت بیایر این از برین کپش و بقلانی ده گفت صبر کن تا از اینجا برانی بعد از آن کپش و بد گفت با

خاطری روی نموده و منی دست داده است یترسم که تا بر آمدن از اینجا دست زود ۲۰۵ و عن عبد الله بن سرب  
بفتح سین ممله و سکون را و کسر حیم صیابی است بصری و حدیث او در بصیرت است و روایت کرده است از وی قتا و  
و عاصم اهل ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت میکند عبد الله که آنحضرت گفت اسمت الحسن او دروش نیکو  
و التودة و تانی و استگی و الا انقضا و سیانه روی و توسط در طرفین از افراط و تفریط در پیش و در هر چیز جز من اربع عشر

جز من تسبوة یک جزوه است از سب و چهار جزوا ز نبوت یعنی خصلتی از خصائل انبیاست صدقات الله و سلامه علیه السلام  
و تعیین حد و موقوف است بعلم شارع و جز نبوت از تحقیق در نتوان یافت و مثل این معنی در کتاب رویت که فرمود  
روای صاب که جزوی است از چهل کپشش جز نبوت گذشته است رواه الترمذی ۲۰۶ و عن ابن عباس ان النبی صلی  
علیه و آله و سلم قال ان الهمدی الصالح بفتح حا و سکون و ال سیرت و طریقت نیک و اسمت الصالح بفتح سین و سکون  
سیم راه و در کوشش نیکو و چون در مفهوم هر دو سمت صلاح معتبر است پس توصیف بصالح جهت تاکید و یا تحریه است

والاقتصاد ویانه روی جز من کس و عشرین جز من نسبت درین حدیث یک جز از بست و پنج جز آمده و در حدیث ثانی  
از نسبت چهار جز و تواند که این تفاسات میان عدوین از وجه و خطا را وی آمده باشد بجهت سری دیگر و السلام  
رواه ابو داود ۴۰۰۰ و عن جابر بن عبد الله عن انس بن علی الصلی الله علیه و آله و سلم قال اذا حدث الرجل بحديث چون گفت  
مروی سخنی را تم گفت ستر غائب شد و بعضی گفته اند مراد بالتفات نگرانی خاطر است بان سخن و نگرانی است بجهت راست  
چنانکه در وقت گفتن سخنی که اخبار آن مطلوب است بجهت در است نگرانی تا کسی مطلع نگردد و با جمله هر که در مجلس سخن گفت  
و حکایتی کرد فی امانه پس آن حکایت امانت است نزد اهل مجلس که شنیده اند پس ایشان را باید که در آن خیانت نکنند  
و آنرا انشاء نمایند رواه الترمذی و ابو داود ۴۰۰۰ و عن ابی هریرة ان انس بن علی الصلی الله علیه و آله و سلم قال لا بی ایتم  
یا سکون تخمائیة و فتح شلثه بن الثیمان بفتح فو قانیة و کسر تخمائیة مشدود نام صحابی است که آنحضرت با ابوبکر صدیق و عمر  
فاروق گرسنه بخانه او فرستند و همان شدند و وی خدمتی کرد که موجب رضای آنحضرت صلعم گردید پس فرمود مرا بی ایتم را  
بل لک خادم آیا هست ترا خدمتکاری قال لا گفت پس فرمود آن حضرت فاذا اتانا بی فائس پس چون  
بیاید ما را بنده پس بیا نزد ما ترا خادمی بهیم فانی الصلی الله علیه و آله و سلم بر اسین پس آورده شد نزد آنحضرت

و بنده فائس پس آمد نزد آنحضرت موجب وعده آنحضرت ابو ایتم فقال انس بن علی الصلی الله علیه و آله و سلم  
اختر منهما برگزین ازین دو بنده را هر کدام را که خواهی فقال انس گفت ابو ایتم یا نبی الله اختر لی ای بنی خداتو برگزین بر  
من هر کدام را که خواهی فقال انس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان الله اشرار مؤمنین بدرستی که آن کسی که کنکاش  
کرده شود بوی باید که امین باشد و در هر چه مصلحت و بهبودی شیر باشد همان کند و همان گوید و خیانت نوزد مقصود است  
که چون تو با اختیار ما گزیده شد و مشورت با کرده ما همان بنده بودیم که بهتر باشد پس اشارت بکی ازان دو بنده کرد  
فرمود خذ هذا فانی را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بگیری این بنده را زیرا که بدستی دیده ام من او را که نماز میگذازد و استوص به معروف و طوب  
اندر زکن از خود بوی نیکی و احسان را و بعضی گفته اند که استیصا یعنی قبول وصیت است یعنی وصیت می کنم ترا ابو  
احسان را و قبول کن وصیت مرا و بعضی گفته اند که استیصا یعنی ایصا است و معنی طلب که مفهوم آنست منظور نیست  
حدیث دیگر آمده است که چون ابو ایتم آمد و بزین خود گفت این بنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من داده  
و نیکی و احسان را در حق وی وصیت کرده است زن گفت بجای آوردن این وصیت شکل است نیکی و احسان همین است  
که او را آزاد کنی رواه الترمذی ۹۰۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجالس بالامانة مجالسها با  
ست بهمان معنی که معلوم شد که چون سخنی که در مجلس از کسی بشنوند نقل نکنند سخن صحنی نه نمایند الا لکنه مجالس مکره مجلس  
و سه سخن که در مجلسی که بشنوند واجب گرد و نقل و رسانیدن آن بغير سفک دم حرام نمی رنجین خون حرام او بی حرام دوم  
بفرج زنی که حرام باشد یعنی زنا کردن او اقطاع مال بغير حق سوم پاره از مال کسی جدا کردن بر وجهی مال کسی گرفتن

بجای

نظیر پس اگر بشنود و از یکی که گفت میگویم فلان مرد یا فلان زن را یا میگویم مال فلان کس را باید که این سخنان  
 بماند صاحب سازد تا بر حذر باشند و خود را نگاه دارند و راه ابو داود و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که او لش این کلمه است  
 ان العلم الامانة فی باب المباشرة فی الفصل الاول در باب مباشرت از کتاب نکاح و فصل اول یعنی این حدیث در  
 مصباح مکرر ذکر شده یکبار در باب مباشرت در صحاح ذکر کرده و بار دیگر درین باب که باب انحر و ثانی است در حدیث  
 آورده و ما در همان باب مباشرت بحال خود گذاریم و در باب انحر و الثانی ذکر نمودیم بحسب تکرار و صواب ذکر او  
 در صحاح است و مانا که در سننهای مصباح که نزد مولف بود در همه احوال علیه مکرر مذکور است ولیکن در سننهای که ما دیدیم  
 از مصباح در باب انحر و الثانی مذکور نیست و در باب المباشرة است فقط غالباً نسخ آنرا بحسب تکرار از نسخه انداخته اند

اعلم ۴۰۰ الفصل الثالث . عن ابی هريرة عن انس بن مالك رضي الله عنه قال قال الله تعالى  
 خذوا زينةكم اذا خرجتم الى المسجد ذكرا او نكرا ذلك من الله لعلکم تتقون و ان الله يحب المتقین  
 خدا می تعالی عقل را قال که گفت من عقل را تم بایست تمام پس بایست و تم قال که پسر گفت من عقل را او بر پشت و  
 فادرس پشت داد و تم قال که قبل پسر گفت خدای تعالی عقل را روی من آفر تا قبل پس روی آورد و حق تم قال که  
 پسر گفت من عقل را از حدشین فقد پس نشست تم قال که پسر گفت پروردگار تعالی من عقل را با خلقت خلقتا هو سیر  
 منک پیدا کرده ام هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضل منک و نه فاضل تر و زیاده تر از تو در کمال و لا اس منک و  
 نه خوبرو و خلیل تر از تو غیرت در مدوات اوست و فضیلت قیاس بغیر حسن و صفات و افعال یکب آخذ و یکب اعلی بحسب  
 تو میگیرم و بحسب تو میدهم یعنی هر که نعمتی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگیرم  
 بسبب تو باز میگیرم که تقصیری نمود و مستوجب سزا گشت و یکب اعرف و بتوشاخته بشوم و یکب اعاتب و بحسب تو محرم  
 میگیرم و یکب الثواب و علیک العقاب و بسبب است ثواب و برشت عقاب حاصل آنکه مدار کلیت و خطاب و عتاب و  
 و عقاب در دنیا و آخرت بر عقل است و قد حکم فی بعض العلماء بتحقیق سخن کرده اند در صحت این حدیث بعض علماء میگویند

این حدیث موضوع است بیان این سخن تفصیل در شرح کرده شده است و الله اعلم ۴۰۱ و عن ابن عمر قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله وسلم ان الرجل لیکون من اهل الصلوة و الصوم و الزکوة و الحج و العمرة و یرتقی که مردی میباشد از اهل نماز  
 در روزه و زکوة و حج و عمره حتی ذکر سهام آنچه کلها تا آنکه ذکر کرد آنحضرت اقسام حصص نیکی را همه یعنی کلیات و معطیات آنرا  
 ذکر کرد و یا اکثر در حکم کل داشت و یا بجزی یوم القيمة الا بقدر عقده و حسب داده میشود آن مرد روز قیامت مگر بر اندازه  
 عقل او مراد عقل اینجا معرفت اشیا و دریافت صلاح و فساد و معاد و نیز میان خیر و شر و احقر از و احقر اس از  
 غوائل و آفات نفس و اهتداد و وصول بتمام قرب و وصول بحق و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است و بحسب  
 است اختلاف علماء بحسب ایشان در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را هم بر معنی نیز در است  
 عمل کنند که اثر عقل باین معنی است خلافی در بیان نبی مانند و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عمل و عبادت و گفتند اندک

از پیش عالم عاقل فاضل تر آید از هزار رکعت از دیگری ۳۰۰ و عین ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
یا ابا ذر لا تعقل کالمهیر ای ابو ذر نیست هیچ عقل مثل تدبیر یعنی بر عواقب امور نگریستن و مصالح و مفاسد آنرا در یافتن  
و فی الصبر ای تدبیر بیان کار نگریستن و مراد تعقل اینجا مطلق علم و ادراک است و لا ادرع کالکف و برع پر نیز گاری است و  
تقوی هم باین معنی و بعضی متوهم را با لاتر از متقی دارند و گویند تقوی پر نیز از محرمات و تروع از مکروهات و شبهات نیز و  
صواب آنست که هر دو بیک معنی اند و در کلام قوم همچنین واقع شده پس میفرماید نیست برع کامل مانند کف طبیعی در عیادت  
اشکال آورده که برع یعنی کف از محارم است پس لا ادرع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مراد کف در اینجا  
باز ایستادن از مسلمانان یا باز داشتن زبان از لایق است چون مفاسد این بیشتر حصص کرده و برع را در وی مبالغه  
و ممکن است گفته شود که برع و تقوی اگر چه در لغت معنی کف و جنباب اند اما در عرف شرع شامل اند مراد اشغال او جنباب  
معاد اگر معنی جنباب باشد از ترک اشغال او امر نیز جنباب باید کرد و باین وجه شامل هر دو باشد و با جمله برع و تقوی  
بر فرموده رفتن است آنشالا جنبابا پس برع را در جزر باشد اشغال او امر و جنباب نوای گفتم اند که رعایت جانب  
اجتناب اهم و اقدم باید از اشغال و اگر یکی در جانب اشغال اختصار کند بر فرض و سنن روایت است اما در جنباب  
اهتمام و استقصا نماید تا بقصد که وصول در قرب الهی است پس و اگر در اشغال استقصا نماید چنانکه اجازت فاعل و استجابات  
کند اما از تکاب محرمات کند و اصل مکروه در اشغال بیماری که پر نیز کند و دار و خورد شفا یابد اگر چه شاید در ترکش اما اگر در و با خود  
و پر نیز نکند برگز شفا یابد و هر روز خراب تر گردد و این سخن را تفصیلی است و حضرت شیخ علی متقی رحمه الله علیه در رساله شنبین لفظ  
آز ایان فرموده اند و فقیر حقیر آزاد بعضی رسائل خود ترجمه کرده و حمل حدیث برین معنی صحیح و جدید است و الله اعلم و لا حسب  
کحسن خلق نیست حسب فضیلت مانند خوش خونی حسب آنچه شمارد مراد از فضائل و آثار و منافا خود و پدران خود و غیره  
که اصل کمال و بزرگی حسن خلق است این بیاید بی این همه فضائل است و مراد از خلق اگر جمیع صفات باطن و اذن خود  
ظاهر است که حسن اخلاق محده است و اگر مراد نرم خونی و تالیف و مهر بانی بود چنانکه در عرف خلق باین معنی است آید  
مقصود و مبالغه است و حقیقت این صفت از کلام اهل تصوف باید جست امام حسن بصری فرموده حسن خلق رس  
کشاده داشتن و مطا کردن و از انبای خلق باز ماندن و در اسطی گفته حسن خلق ترک خصوصیت با خلق و گفته حسن خلق  
راضی داشتن خلق را در رحمت و محنت و سهیل تشریحی گفته کمترین پایه حسن خلق جفا از خلق کشیدن و مکافات  
نکردن و رحمت بظالم و شفقت کردن و آمرزش خواستن ۴۰۰ و عین ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
وسلم الاقتصاد فی النکته نصف المعیشته سیانه روی کردن در خرج و لزا اذراط و تفریط و در بودن شمه سیر یا نیز زندگانی  
هست و در معیشت نمودن و زندگانی کردن و چیز باید دخل و خرج و بنای خرج بر اقتصاد و یا بدین عایت اقتصاد  
نصف معیشت بنشیند و التو دالی الناس نصف العقل و اظهار دوستی مردم و سر رشته نگاه داشتن نیمه عقل معاش

گویند تمام عقل آنست که کسی بکاری بکند و باطنی نوع نعیش و تمدن نیز نمایند و این بقصدی است که نمود و بجنب ایشان موجب فوات دین و دیانت بگرد و در حسن السؤال نصف العلم و نیک کردن سوال از علم نیه علم است زیرا که سایل زیرک از چیز سوال میکند که هم ترک کار آینه ترست او را و این محتاج است زیادت علم و تمیز میان اقسام سوالات که چه باید پرسید چه نباید پرسید چون یافت مطلوب خود را بجا آورد تمام شده علم او حاصل آنکه علم دو قسم است سوال و جواب و حسن سوال عبارتست از تحقیق و تنقیح وی بجمع شقوق و احتمالات تا جواب وافی و مشافی آید و چیزی فرود گذشت نشود پس سوال برین خوب از قبیل علم باشد و واروند شو که سوال ناشی از جهل و ترودوست نه از علم او را علم نصف علم چون خوانند فاهم و تمهید باین بقره که کرده شد معنی نصیبت در اشیا می مذکور بحقیقت آورده شد و احتمال دارد که مقصود مبالغه و تاکید باشد در رعایت این امور یعنی در صلاح معیشت و تحصیل دانش و عقل کار فرمای و تحصیل علم اشیا اسباب بسیار در کار است اما این همه اشیا یک طرف و اقتصاد و تود و حسن سوال یک طرف نیمه اینهاست و آن نیمه دیگر و این معنی روشن تر و بی تکلف تر

بنمایند و الله اعلم بالصواب فی الایمان باب الرزق

**و ابحار و حسن الخلق** رفق بکسب زمی ضد عنف یعنی رفاق زمی کردن و سود داشتن کسی را گذاشتن از علم و در نهایت گفت رفق لطف و نین جانب و طیبی نقل کرده که رفق لطف و کاری کردن با سان ترین وجود و حیا بمشهور داشتن و آن حالتی است که عارض میشود آدمی را از ترس عیب و ذم و حیاء و انقباض نفس است از ارتکاب آنچه قبح است در شرع و حسن خلق در حدیث گذشته معنی آن معلوم شد. **الفصل الاول عن عایشه رضی**

ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله رفق خدای تعالی خداوند رفق است یعنی لطف کننده است بندگان خود خواهند است با ایشان آسانی نه دشواری و تکلیف نمیکند بآنچه طاقت ندارند و در وسیع ایشان بود یکب الرفق و در میدان رفق و آسانی را از بندگان تا یک دیگر رفق کنند و لطف نمایند و در کارهای خود از طلب رزق و غیره آسانی کنند و سخت گیری بعد از آن اشارت کرد با اختیار طریق رفق در طلب رزق و تحصیل مطالب و ترغیب کردن بر آن فرمود و عطف علی الرفق مالا یعطی علیه و سید بندگان را بر رفق چیزی که نمیدهد برب عنف و مالا یعطی علیه مالا یعطی علیه سید بندگان چیزی که نمیدهد بر هر چه جز رفق است از اسباب سخت تر و رفق را برب عنف که خدا هست و ثانیاً اشارت کرد که عنف چه باشد بلکه رفق بواجب است بر تمام اسباب تحصیل بقصد و آنچه است مراد از هر چه جزاوست و اگر گویند که آن اسباب اگر از باب رفق اندر جهان گنجایش ندارد و اگر از قبیل عنف اند هم از کلام اول ترشح رفق برب عنف معلوم شد فائده این کلام حسیت گویم که این تاکید کلام سابق است و تفاوت در عبارت است و مقصود آنست که آدمی را باید که طلب تأرب و مقاصد خود از رزق و غیره بطریق رفق و زمی نماید که دهند خدا است و چون محبوب در مرضی اوست بیشتر خواهد داد و از آنچه عنف و انهماک در مباشرت اسباب دهد فاهم رود او مسلم و فی روایه و در روایتی مسلم را آمده که قال لعایشه علیها السلام

بالرفق و ایاک و لعنت گفتم آنحضرت مرا عایشه را بر تو با و امی عایشه که زنی کنی و در دوزخ خود را از در شی و لعنتش و از  
 حد او بگذرگشتن در سخن ان الرفق لایکون فی ستمه الا زمانه بدستی که زنی یافته نشود و چیزی مگر آنکه بسیار است  
 آن چیز را و نیک سازد و لایزرع من شی الا شاة و کشیده نشود و رفق از چیزی مگر آنکه عیب ناک کند آن چیز را  
 و زشت گرداند ۰۲۰ و عن جبریر بن انس بنی صلی الله علیه و آله و سلم قال من تجرم الرفق تجرم الخیر کسی که مردم را  
 از رفق محروم گردانید شود از نیکی رواه مسلم ۰۳۰ و عن ابن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مر علی  
 رجل من الانصار رویت است از ابن عمر که آن حضرت گذشت بر مردی از انصار و هو یطأ افا فی اعباء  
 و آن مرد پند میداد و بر او در خفا در باب حیا و منع میکرد و از کثرت آن و عتاب میکرد و میترسانید بر آن و در بعضی و ایات  
 بجای یطأ یعاتب آمده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و صفان اخیار من الایمان نسروا و بگذار او را زیرا که  
 حیا شبیه از ایمان است هر چه بیشتر باشد بهتر است آنکه باید که در محل خود باشد که از کتاب معاصی است متفق علی  
 ۰۴۰ و عن عمر بن حنین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخیار الایمان الایمان حیا منی آرد و مگر نیکی را  
 و فی روایت اخیار خیر کله حیا نیکوست همه اقسام و متفق علیة اینها اشکال است آید که حیا گاهی غل میگرد و بعضی حقوق  
 چنانکه امر معروف و نهی منکر کردن و جز آن جواب داده اند حیا می که اغلال سخن آرد بحقیقت حیا نیست شش عامله آن  
 مجرب و چین است که از جمله تقاضاست و اگر از حیا نام کنند میاز خواهد بود و حقیقت حیا شرعاً آن است که باعث شود بر ترک  
 قبیح که ذاقا لو اصاب آن است که معنی حیا انقباض است از کتاب تسبیح طبعاً و شرعاً اما آنچه محمود و محمد و حمت در شرع  
 آنست که از قبیح شرعی باشد حرام یا مکروه یا ترک اولی پس اظهر در جواب آنست که این کلیه که اخیار خیر کله مخصوص  
 است بآن که موافق رضای حق باشد و اگر بر بانه عمل کنند نیز صورت دارد یعنی اگر چه خیر است حقیقی در یک قسم حیا  
 اما چون در مطلق ما هیست حیا خیر است گو یا همه اش خیر است شاید که کمتر آن نیز باین جانب کشد فافهم ۰۵۰ و عن  
 اسنن مسعود در بعضی نسخ ابن مسعود و صحاب ابی سعید است که انصاری است قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم ان مما ادرك الناس من کلام النبوة الا اولی بدستی که از جمله آنچه دریافته اند مردم از کلام انبیای سابق  
 و از نتایج وحی ایشان است و باقی مانده است حکم وی و نسخ و تبدیل و تغییر آن را و نیافتد این کلام است اذالم شتمی فاق  
 با شتم چون شرم ندری پس بکن هر چه میخواهی رواه البخاری معنی این حدیث بچند وجه تفسیر کرده اند اول آنکه  
 اینجا معنی امر و طلب مراد نیست بلکه این خبر است و مقصود آنست که مانع از ارتکاب قبیح حیاست و چون حیا بر  
 می کنی هر چه میخواهی دوم آنکه صیغه امر برای تنبیه است چنانکه اعملاً ما شتم بکنید هر چه میخواهید آنچه جزای کرده خود  
 خواهید یافت سوم آنکه این قاعده و نیزانی برای کردن فعل بود یعنی در فعلی که شبهه باشد نفسی از شارع در کردنی اگر  
 آن نبود و نظر کن اگر چنانست که در ظهور وی شرم ندری بکن و اگر می معنی که حیا عارض میشود بکن که البته در وسیع

۳۵



که اهتی و قباحتی هست که اگر فعل صحیح صریح بودی محسول نبودی و این نسبت بقلب سلیم شوره بنور تقوی معرا از عوارض  
 بشریت است و چهارم آنکه این درجای فرموده که فعلی است از جنس طاعات و ظهور آن محل مغزیت ریا و خوف تصنع  
 است و از جهت آن ترک میکنند و شرم دارد که بکنند پس میفرماید که شرم از خدا و رسول خدا باید داشت و چون این فعل  
 از انچه نیست که در وی شرم از خدا و رسول خدا باید داشت بجهت خاطر خلق ترک نتوان داد و اگر ریا می باید دفع  
 آن باید کرد و تو به استغفار نمود و همچنان که عمل بجهت خلق مذموم است ترک عمل باین جهت نیز همین حکم دارد و فائز  
 و عن النواص بن سمان نواس بفتح نون تشدید و او و سمعان بفتح سین کسر آن صحابی است کلابی و بعضی گویند  
 انصاری سکونت کرد و شام را و میگویند که وی برادر آن زن کلابیه است که تزوج کرد و او را آنحضرت و توفی کرد و وی از آن  
 حضرت پس بگذشت و او را قال سالت رسول الله گفت پسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عن البر واللاثم از سنیکی  
 و بزه فقال پس فرمود البر حسن الخلق یعنی همه اقسام بر خوش خوئی است و الاثم ما حاک فی صدرک و موجب بزه عملی است که  
 تاثیر کند و کار کند و ترود آورد و در سینه تو و آرام نگیرد و طینان نه پذیرد بدان دل و حاصل نشود و انشراح صدر اما این در حق  
 کسی است که شرح کرده خدای تعالی شانه صدر را در برای اسلام و محلی و منور ساخته دل او را بنور تقوی و همین است مراد از  
 استقامی قلب که درجای دیگر فرموده است و استفت قلبک و این درجای که نفسی از شارع درین باب نبود و اقوال علما  
 در اینجا مختلف باشد و علامت دیگر برای معرفت اثم آنست که فرموده است ان لطلع علیه الناس و ناخوش داری که او استفت  
 شوند بران عمل مردم چنانچه تقریر کردیم در راه مسلم . . . و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 ان من اجکم الی حسنکم اخلاقا بدرستی که از جمله محبوب ترین شما بسوی من نیکترین شما اند از روی اخلاق رواه البخاری  
 . . . و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من خیارکم حسنکم اخلاقا مضمون این مضمون حدیث اول است  
 فرق آنست که خیرت در ذات ایشان است که بسبب آن محبوب تر شده اند نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشفق علیه  
 . . . الفصل الثانی من عایشة قالت قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من اعطی خطه من الرمن کسبه داده شد او را نصیب بی از  
 بز می و لطف اعطی خطه من خیر الدنیا و الآخرة داده شد او را نصیب وی از نیکی دنیا و آخرت و من حرم خطه من الرمن حرم خطه من خیر الدنیا  
 و الآخرة کسیکه محروم کرد اینده شد از نصیب وی از رفیق محروم گردانیده شد از نصیب وی از نیکی دنیا و آخرت رواه سنن  
 شرح است . . . و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایما من الایمان و الایمان فی ا . . .  
 شرم داشتن از فعل قبیح از ایمان است و ایمان یعنی اهل ایمان در همیشه اند و الباء بفتح موحده و در فحش و سخن بر  
 و بیوده گفتن من اجتناب از بدی است و چنانچه بفتح لقیض بر و صله و البخاری فی النار و اهل جفا در آتش اند و راه است  
 و الترمذی . . . و عن رجل من فرزیه روایت است از مردی که از دیار فرزیه است بضم میم و فتح زاء سکون یا قال  
 گفت آن مرد و قالو گفتند صحابه یا رسول الله ما خیر ما اعطی الانسان حیث بهترین چیزی که داده شد آدمی از صفات

قال اخلق الحسن فرمود بهترین چیزی که داد شد آدمی را خوی نیکوست در راه الهی فی شعب الایمان روایت کرد  
 این حدیث را بهیچ وجه در شعب الایمان از مردی از مزیند و نام او نبردنی شرح استهغه عن اسامة بن شریک روایت کرد  
 می استهغه در شرح استهغه از اسامة بن شریک ثعلبی که صحابی است نزول کرد که در او معدود است در ایشان حدیث است  
 در ایشان است و در اسد الغابة فی معرفة الصحابة نیز از اسامة روایت کرده . ۴۰ . و عن حارثة بن وهب رضی الله  
 عنه صحابی است و برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب از مادر معدود است در کوفین و دیده است آنحضرت را و روایت  
 می کند از آنحضرت و از امام المؤمنین جعفر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یدخل الجنة ابواطارنی ابویست را  
 ابواطار بفتح جیم و تشدید او و طار معجمه و لا ابخطری و نه در می آید بخطری بفتح جیم و سکون هین مهمل و فتح طار معجمه بر صیغه  
 نسبت قال گفت راوی و ابواطار الغلیظ اللفظ سخت گوی درشت خوی و فی الصحاح ابواطار مرد مطهر خرامان فرستاد  
 یعنی متکبر بر راه بود او در سنه و الهی فی شعب الایمان و صاحب جامع الاصول فی در جامع الاصول عن حارثة  
 روایت کرده اند این کس این حدیث را از حارثه بن وهب و وی صحابی است با اتفاق برادر عبد الله بن عمر بن الخطاب  
 از مادر و کذا فی شرح استهغه و همچنین روایت کرد در شرح استهغه از حارثة و لفظ قال و لفظ حدیث در شرح استهغه این چنین است  
 لا یدخل الجنة ابواطار ابخطری یعنی وصف کرد جو اطار را بخطری و گفته یقال ابخطری اللفظ الغلیظ از اینجا معلوم شد که جو اطار  
 و خطری بیک معنی است و فی نسخ المصباح یعنی در بعض نسخ مصباح عن عکرمة بن وهب و الا در بعضی نسخ دیگر عن حارثة  
 بن وهب است و تورشپی گفته که ذکر نکرد عکرمة بن وهب را در صحابه بچگونگی وی تابعی است پس حدیث مرسل باشد  
 و بعضی مردم او را در صحابه ذکر کرده اند و صحیح است که از تابعین است و لفظ حدیث در نسخ مصباح این چنین است  
 قال گفت راوی و ابواطار الذی جمع و منع و ابخطری الغلیظ اللفظ جو اطار آن کسی است که جمع کرد مال را و منع کرد و سائل را  
 یعنی مال را بخیل و خطری درشت گوی درشت خوی پس از بعضی روایات معلوم شد که جو اطار و خطری هر دو بیک معنی است  
 و از بعضی منابعی منافی مفهوم شد و از بعضی کتب معلوم میگردد که جو اطار یعنی متکبر و خطری یعنی بد خلق و باطله هر دو لفظ  
 نزدیک بهم اند و معنی . ۴۰ . و عن ابی الدرداء عن انس بن مالک علیه و آله وسلم قال ان اقل شیء یوضع فی میزان المؤمن  
 یوم القیامة خلق حسن بدستی که گران ترین چیزی که نهاده میشود در ترازوی مسلمان روز قیامت خوی نیک است و آن  
 بعض الفاحش البیدی و بدستی که خدای تعالی دشمن میدارد از حد ادب گذشته و سخن بهیچ وجه گوئی را در راه التزم  
 و قال در حدیث حسن صحیح در وی روایت کرد ابو داود و الفصل الاول کلام نخستین را که آن اقل شیء یوضع فی میزان المؤمن  
 که در حدیث حسن صحیح است . ۴۰ . و عن عائشة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول  
 میگفت ان المؤمن لیدرک بحسن خلقه درجه قائم الطیل و صائم النهار بدستی که مسلمان می در یابد بچرخش خوی نیک و بدستی که  
 گذارنده در شب و روزه دارنده در روز را در راه بود او . ۴۰ . و عن ابی ذر قال قال لی رسول الله صلی الله علیه

و آله وسلم التی احدثت ما لنت تقوی کن خدا را در پی هرگز کن از عذاب وی هر جا که باشی یعنی در خلوت و جلوت و در حضور و سفر و ابع استیته استیته تمامه و تابع گردان بدی را نیکی را و در پی بدی نیکی کن یعنی اگر بدی از تو واقع شود و در پی آن نیکی نیز کن تا پاک کند آن نیکی نقش بدی را و خالق الناس مخلوق حسن و معامله کن مردم را بخوبی خوش مخالفت خوی نیکی و زین رو او احمد و احمد زدی و الداری گفتند که آدمی را باید که از موآثار سیئات مباشرت حسنات فایده باشد و هر بدی را به نیکی که از جنس اوست مکافات کند چنانکه سماع ملامی را صحبت اهل آزار با سماع قرآن و مجالس ذکر و شبستان غیر را تصدق کردن مشروبات حلال کفارت نماید و کبیر را تبواضع و نجل را با عطا ملانی کند علی هذا القیاس کذا قال

الطیبی . . . و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الا اخبرکم من یحرم علی النار و من یحرم النار علیه آیا خبر ندیم شمارا که گویست که حرام است وی بر آتش دوزخ و گویست که آتش دوزخ بروی حرام است علی کل این لاین قریب سهل حرام است آتش بر هر آری امیده است روزم طبع نزدیک مردم ملطف و نمیشینی زرم خود بین و لاین کبیر یاد شده و سکون آن هر دو جایز است چنانچه میت میت در سوال میت مبالغه و تا کیده هر دو شق ذکر کرد حرام بودن شخص بر آتش و حرام بودن آتش بر شخص و چون مال هر دو عبارت یکی است یعنی دور بودن از آتش و نه درآمدن در آن در جواب اقتصار بر شق اخیر کرد که قریب است و معارف در لسان نیز همین است که گویند آتش دوزخ بروی حرام است

رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن سب ۰۹۰ و عن ابی هریره عن انس بن صلی الله علیه وآله وسلم قال المؤمن غیر کریم و الخارجی کریم و بعضی روایات و المناق خب لیم و غیر کبیر مرد و قریب فوزه و فی الصراح غیر بالکسر کارنا از موده و خب بالفتح و الکسر مرد و قریب بنده و ذکر ز معنی حدیث چنانچه در سنایه تقریر کرده است که مؤمن از جهت انقیاد و زمی قریب بخورد و از هر که بغیرید او را در نمی یابد و شرم مردم را و گفتیش و کاشش نمکنند ازان و این نه از باعث جمل و نادانی است بلکه از جهت کرم و بزرگ نشی و علم و حسن خلق اوست و بعضی این چنین تقریر کنند که چون سلیم القلب و ساده لوح است و مردم گمان نیکی دارد و تجربه بواطن امور بخرد و بر دغلهای سینه مردم مطلع گشته هر چه پیش او بگویند قبول کند و سبب خورد و چون استقامت و اشتغال وی با امر آخرت و اصلاح نفس خودش کار معاش دنیا را سهل انگار و او اتهام بدان نمکند و در آن قریب خورد ولیکن در کار آخرت قیظ و در عقل مسا و کامل است و با وجود آن تنبیه کرد وی صلی الله علیه وآله وسلم بقول خود لا یلیغ المؤمن من مجرد احد مرتین بران که نباید که همیشه قریب خورد و فاضل باشد و طریقه حزم از دست دهد و سابقا که این شامل است امر دنیا را و آخرت را و بعضی گفتند که مخصوص است با امر آخرت اما منافق همیشه خداع و مسکار و سعی کند در دنیا و آخرت و مکر و گفتیش و قمان است و اصلاح سامحه نه کند و قریب بخورد و از نفس خود بدان راضی نباشد اگر ایما تا قریب خورد و بعد از خست بار او خواهد بود و بدان راضی نخواهد شد رواه احمد و الترمذی و ابوداود و ۰۱۰ و عن محمد بن قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کقول شامی که از کبار تابعین است گفت که آنحضرت فرمود

المؤمنون یفتنون لیسئلوا من اللہ فی ما کانوا یعملون و طبع نقادند کما یعمل الالفت بفتح ہمزہ سبے مد و کسر نون بر وزن کتف و  
 بحد ہمزہ بر وزن صاحب نیز آمد و اول اصح و انصح است کذا فی القاموس یعنی پیشتر می کہ در بینی وی ہزار  
 از جوہ انداختہ اند و فی الصراح الفت در روندن مبنی شتر از جوہک ہزار و این شتر نرم و نقاد و می باشد  
 چنانکہ ان قید الفتاد و اگر کشیدہ شود می بندگرون خود را و ان اصح علی صغیرہ استناخ و اگر نشانہ شود بر سنگی می نشیند  
 ہم بر سنگ مراد آن است کہ مومن در غایت انقیاد است او امر و نوایب الہی را و تحمل اوست در ان شہقت را و  
 احتمال دارد کہ مراد انقیاد و تذلل مومنان باشد مرکب دیگر را بی عمدت و تکبر و این نیز حقیقت اطاعت امر

الہی است تعالی رواہ الترمذی مرسلہ ۱۱۰ و عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال المسلم الذی یخاطب ان کل  
 و یصبر علی اذہم سلمانی کہ آمیزش می کنند با مردم و صبر میکنند بر اذای ایشان افضل من الذی لا یخاطبہ ولا یصبر  
 علی اذہم زیادہ ترست در اجر و ثواب از سلمانی کہ آمیزش نمی کنند با ایشان و صبر نمی کنند بر اذای ایشان رواہ الترمذی  
 و ابن ماجہ ازین حدیث معلوم گردد کہ صحبت افضل است از عزلت و در شان عزلت نیز احادیث و آثار آمدہ کہ تامل  
 در فضیلت اوست از صحبت و تحقیق درین باب تفصیل و اعتبار جہات و حیثیات و آن در کتاب احیاء علوم  
 و کیمیای سعادت مذکور است و در آداب الصالحین کہ ترجمہ ربع معاملات احیاست نیز آورده ایم ۱۲۰ و عن سهل

بن معاذ عن ابيه ان النبي صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال من کلم غیظا کسیکہ فرود خشم را و مو بقدر علی ان یغیظہ  
 و حال آنکہ وی قادر است بر گذرانیدن خشم و رد کردن آن دعاء اللہ علی رؤس المخلأئین یومئذ یموتہم ایست بخواند اورا خداوند  
 در حضور مخلأئین روز قیامت حتی تخیرہ فی ای الحور شارینا آنکہ مخیر میگردد اند و اختیار میدهد بہت وی در هر حور کہ خواهد

رواہ الترمذی و ابوداؤد و قال الترمذی ہذا حدیث غریب و فی روایہ لابن داؤد عن سوید بن دہب عن رجل عن ابن  
 اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عن ابيه و در روایتی مرابی و او در از سوید بن دہب از مردی کہ از پسر  
 اصحاب بود روایت می کند از پدرش این چنین آمدہ کہ قال کہ گفت آنحضرت ملا اللہ قلبہ امننا و ایمانا پر کنند  
 خدای تعالی دل آن کس را کہ فرود خشم را با من و ایمان و سلمانی و ذکر و ذکر کردہ شد حدیث سوید بن دہب کہ  
 او شش این است من ترک لبس ثوب جمال فی کتاب اللباس و سوید بن دہب بضم سین و فتح واو و سکون تثنیہ

ذکر کردہ است اورا در جامع الاصول و در کاشف گفت کہ وی شیخی مجہول است مرابن مجلان را ۱۰۰ فصل

الثالث - عن زید بن طلحہ تابعی است روایت کردہ است از وی سلمہ بن مغوان الزرنجی بیرون آورده است  
 حدیث اورا مالک در موطا در حیا و پدرا و طلحہ بن رکانہ بضم او تخفیف کاف قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم ان کل دین خلقا بر دینی را خلقی و منفی است کہ غالب و عمدہ است و روی و خلق الاسلام بحیار و خلقی کہ غالب است  
 در دین اسلام حیاست چون حیاضتہ است کہ مانع است از ارتکاب قبایح و منہای و در خلعت و سہ اتم و اکمل است

درین

و دین محمدی اتم و اکمل اویان است لاجرم وجود جادین دین اغلب دائم باشد رواه مالک مسند روایت کرد  
این حدیث را مالک از زید بن طلحه که تابعی است بطریق ارسال در رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس و ابن  
عباس پس مرسل نباشد بلکه سند باشد ۲۰۰ و عن ابن عمر ان نبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الحماة و الایمان  
قرنا و جمیعا فرمود جواد ایمان هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا رفع احد هما رفع الآخر پس چون بر داشته شود از  
شخصی یکی ازین دو بر داشته شود دیگری قرنا جمع قرین و لفظ جمع دلیل است بر آنکه اقل جمع ایمان است و در بعضی نسخ  
قرنا بصیغه تنثیه لفظ ماضی مجهول آمده و فی روایت ابن عباس فاذا سلب احد هما سلب الآخر پس چون ربوده شود یکی از این  
دو بر دیگری میگذرد و در رفق دیگری یعنی آن نیز میرود رواه البیهقی فی شعب الایمان ۳۰۰ و عن معاذ  
قال کان آخر ما وصیانی به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم معاذ بن جبل رضی الله عنه می گوید آخر آنچه اندک در مرا پیوسته  
صلی الله علیه و آله وسلم یعنی در وقت وداع من بقضای من صین و صنعت رجلی فی الغرز وقتی که نهادم پای خود را  
در رکاب غرز یقین میجویم و سکون را و برای رکاب چوبین که بر پالان شتر ننهد و استعمال بر آن است که در آب رکاب  
گویند و در شتر غرز و این فرستادن معاذ رض بقضای من قضیه عظمی است آنحضرت او را دعایا کرد و او را سوار کرد و پیاده  
بشایعیت او رفت فرمود یا معاذ شاید که تو باز نه بینی ما را و پس از وی رعایت فرمود و آخر وصیتی که بوی کرد آن این بود  
که قال گفت یا معاذ احسن خلق للناس نیک گردان خود را برای تربیت مردم سیوطی گفت مراد بناس در خبا  
کسی است که مستحق حسن خلق و رفق است و اهل کفر و عصیان و ظالمان ازین دایره خارج اند و ایشان امر بغلیظ و تشدید  
واقع شده و پوشیده نماند که تغلیظ و تشدید با اهل طغیان داخل حسن خلق است که تربیت و تهذیب ایشان در نسبت و سلا  
و رفاهیت حال دیگران بان میشود و سیوطی گوید مراد بحسن خلق اینجاست و مسامحه داشته رواه مالک ۴۰۰ و عن مالک  
بلغه ان رسول الله روایت است از مالک که رسیده است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال فرمود بعثت لکم  
حسن الاخلاق بر اینگونه شده و فرستاده شده ام من برای آنکه به تمام بیان کنم و بحال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی  
روایات لاتم مکارم الاخلاق بعضی زیادت بعد از نقصان و بعضی بر جمع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد  
و دایره نبوت تمام گشت دیگر کمالی مترقب نماند و بفرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیفتاد و الا کسی که حفظ شریعت و س  
تایه و آن علماء است اویند که حکم انبیایی است اسد ایل دارند و تا بعد از نبوت موسی و حافظان احکام تورات بودند  
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جامع جمیع فضائل و کمالات باشد که اینبار سابق را بود و صلوات الله و سلامه علیه  
اجمعین با زیادتی های دیگر تخصیص تمیز جمع بعد از تفرق است زیرا که در دین محمدی زیادتی های است که در او یان  
سابقه بود و دلیل دیگر بر فضیلت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از مجموع رسل آنکه در قرآن مجید فرمود یا اولئک  
الذین همی الله بعد لهم اقتده امرت مرا آنحضرت را باقتدای طریق انبیای سابقه و اتیان باعمال و عقاید ایشان و لابد

وی صلی الله علیه و آله وسلم امتثال این امر نموده و جامع صفات کمال همه ایشان گشته و در حدیث دیگر آمده که حال و  
تعمه من در بسیاری سابق حال نصری است که بنا یافته و خوب یافته و نمانده در وی جای خالی بگر جای یک خشت و  
من آدم و جای آن خشت را بستم و بنای آن خانه بمن تمام شد پس معلوم میشود که با وجود نسبت بنای خانه کمال است  
تمام نه شده بود بود و شریف وی تمام شد رواه فی الموطا و رواه احمد عن ابی هریره . . . و عن جعفر بن محمد عن ابی

قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر رضی الله عنهما و عن ابی اسلم  
العظام و اولادهم الکرام روایت کرد و گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذ انظر فی المرأة قال چون نظر میکرد در آئینه  
می گفت آنحضرت الحمد لله الذی حسن خلقی و خلقی شکرم خدای را که نیک گردانید صورت مرا و سیرت مرا و زان من  
ما شان من غیر من و آراست و خوب ساخت از من چیزی را که عیب ناک و زشت گردانید از غیر من رواه ابی سعید  
شعب الایمان هر که پیشیده نماند که این صفت علی الاطلاق بر وجه تمام و کمال مخصوص ذات شریف اوست صلی الله  
علیه و آله وسلم فی جمله اصناف به بعضی افراد است نیز جایز است و شاید که احسن برای است این لفظ باشد که درین حدیث

نموده . . . و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول اللهم حسن خلقی فاحسن خلقی رواه احمد  
نیک گردانیدی صورت مرا پس نیک گردان سیرت مرا این دعا از آنحضرت یا برای تعلیم و تلقین است <sup>مطلوب</sup>  
دوام ثبات بر آنست چنانکه در ادبنا الصراط المستقیم گفته اند یا مراد طلب کمال دین و اتمام نعمت است زیرا که سبب  
تحسین و تهذیب خلق آنحضرت قرآن بود چنانکه عائشه فرمود کان خلقه القرآن پس طلب تحسین خلق بحقیقت طلب

نزول قرآن در تمام او باشد فانتم . . . و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا انکم نجیتم  
آیا خبر ندیم و نه آنگاه نام شمارا تا آنکه بهترین شما چه کسانیند قالوا گفتند بی یا رسول الله یا گاهان خبیر و ده مارا که بهترین  
ما چه کسانیند قال فرمود و نجیتم اطواکم اغمارا و حسنکم اخلاقا بهترین شما در ازترین شما اند از روی عمر و نیک تر از روی اخلاق  
چه آنها که اخلاق ایشان نیک است اگر عمر دراز یا بند خیرات و عبادات بسیار کنند و فضائل و کمالات بسیار حاصل نمایند  
ازینجا معلوم میشود که عمر دراز مسلمان را مبارک است و تحقیقت عمر دراز همان است که بکار خیر مشغول باشند و برکتی در کار

بود رواه احمد . . . و عن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اکمل المؤمنین ایمانا حسنم خلقا کمال ترین  
مسلمانان در ایمان نیک ترین ایشانند از روی خلق رواه ابو داود و الدارمی . . . و عن ان رجلا سئما ابوبکر

از ابی هریره روایت است که مردی دشنام کرد با بکر صدیق رضی الله عنه را و ابی صلی الله علیه و آله وسلم جالس  
تیبسم و حال آنکه آنحضرت نشسته است در حالیکه گفت می نماید از نیکیار و تبسم میکند فلما اکثر رویه پس هنگامی که بسیار  
کرد آن مرد دشنام دادن را باز گردانید ابوبکر دشنام را بروی یعنی وی نیز دشنام داد او را غضب ابی پس  
خشم گرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قام و برخواست آنحضرت فلقه ابوبکر پس در رسید و دریافت آنحضرت را

و در یافت آنحضرت را

ابوبکر و قال و گفت یا رسول اللہ کان شیعی دانت جاس بود آن مرد که دشنام میکرد مرا و حال آنکه تو نشسته قلمار دوت  
 علیه بعضی قوله غضبت و نمت و هرگاه بازگردانیدم من بروی پاره را از گفته وی چشم گرفتی در خاسته قال نه بود  
 آنحضرت کان معک علیک بر علیه بود با تو نوشته که باز میگردد این دشنام را از طرف تو بروی مانا که مراد از نوشته و دشنام  
 را دعای بد باشد بروی و الله اعلم قلمار دوت علیه پس چون بازگردانیدی تو بروی دشنام را وقع شیطان افتاد و  
 فرود آمد شیطان ثم قال سپتر فرمود آنحضرت یا ابوبکر کنت کلمن حق و حصلت است که هر سه حق است مامن عبد ظلم بطلیست  
 بیخ بنده که ستم کرده باشد ستمی مظلمه کبیر لام ستم کردن و فتح نیز آمده و بعضی بضم لام نیز نقل کرده اند یعنی غنما الله عزوجل  
 پس چشم پوشاننده از ان و تعافل در دوازده برای خدا و طلب ضا و امید ثواب اخضانی الصراح چشم فرو خا بنیدن  
 الا اعز الله بالنصرة مگر آنکه قوی و حکم گرداند الله تعالی سبب این مظلمه یا سبب این فعله و حصلت که اخضاست یاری ناد  
 اورا یعنی یاری و پراور یاری داوئی قوی و مانع رجل باب عطیة و نکشاد مردی در دوشش را برید بهای سزا بمان عطیة صلوة  
 آسان و بخشش را بر خوشیان سیکستان الا زاد الله بها کثرة مگر آنکه استزدن کند خدای تعالی بان عطیة بسیاری مال و برکت را  
 و مانع رجل باب مسئله برید بها کثرة الا زاد الله بها قلة و نکشاد مردی در سوال و گدائی را که سزا بمان بسیاری مال مگر آنکه زیاد  
 می کند خدای تعالی بان مسئله کمی را رواه احمد ۱۰ و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 لا یرید الله بل بیت رفقا الا انفقتم فی خواهد الله تعالی بابل خانه زمی را مگر آنکه سو میکند رفق ایشان را و لایحرمهم  
 ایاه الا ضرهم و حرم و نکر داند ایشان از زمی مگر آنکه زیان کند حرمان از رفق ایشان رواه البیهقی فی شعب الایمان  
**۹۰ باب الغضب و الحکم** غضب بفتح جیم چشم گرفتن و حقیقت غضب حالتی و صفتی است که موجب  
 حرکت نفس است بجانب خارج بقصد انتقام و دفع مکرده زیرا که روح حیوانی میل میکند در حالت غضب بجانب مغضوب  
 تا انتقام کشد از وی و دفع کند مکرده را ازین جهت سرخ میگردد و آهاس میکند گماهیچانکه در حالت فتنه  
 و سرور نیز میل جانب خارج کند تا پیش آید محبوب را و لهذا از او اظراط غضب و فرح هم پلاک بود و بر آمدن روح به تمام  
 بجانب بیرون و در غم و خوف روح بجانب درون و در زردی روی و ذبول بدن ازین جهت بود و در اینجا نیز خوف پلاک  
 بود بر آمدن روح بجانب درون کسر و نشدن آن مطلقا و ضد غضب علم است و علم عبارت است از آرزوی بد بود  
 نفس چنانکه او را غضب زد و از جان در آرد و زواصابت مکرده منضطرب مگر داند که اقبل گفتیم من بلکه نزد وصول محبوب  
 نیز اضطراب بنیاد چنانچه در حدیث شیخ عبد قیس آمده که چون نزد دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اضطراب نکرد  
 چنانکه قوم او کردند آنحضرت او را علم و وقار اثبات فرمود و غضب مذموم است اگر بر حق نبود و برسد موده شرع زود و اگر  
 برای حق بود محمود است و مقصود از ریاضت از آنکه غضب مطبق نیست بلکه گردانیدن وی موافق حق و غضب سبب نظام  
 بدن و بقای حیات است باز آنکه مضار و موزیات است چون در نباتات قوت غضبیه نهاده اند هر سه قوت است

بر اهلک آن بخلاف حیوانات وحکمت بالغة الهی در حیوانات آلات پیدا کرده که بدان دفع موزی کند چنانکه شاخها و دندان  
 و در آدمی اگر چه در ذات وی این چنین چیزی خلق نموده ولیکن اورا عقلی و تمیزی در آموخت که بدان از هر نفس است  
 که لا لکن و مناسب حال باشند بسازد و دفع ضرر موزیات از آن کند و اما کبر نشای او مجرب است که نیک دیدن نفس خود  
 و خوب دانستن صفات دوست و چون آنرا اظهار کند و بدان بر مردم تقدم و علو جوید و از انقیاد حق و تسلیم آن مستناع آرد  
 و سرکشی جوید کبر و استکبار بود و کبر بزموم است اگر برخلاف واقع باشد و در ذات و سه آن صفات و کمالات  
 که او عالمی کند باشد و به خلف و تشنیع از نفس اظهار نماید و اگر در واقع آن فضائل که بدان تقدم و ترغ جوید موجود بود  
 نباشد و مقابل کبر تواضع است و تواضع توسط میان کبر و صفت کبر آن بود که دعوی فوق آنچه دارد نماید و صفت آنکه از  
 مقام خود تنزل کند و آنچه استحقاق آن دادیم ترک کند و تواضع قیام بر طریق توسط و استبدال است و شیخ صوفیه قدس  
 ارواحهم که چون صفت کبر را در نفس غالب دیدند پس چندان مبالغه در نفی و از آن نمودند که صفت را در جای تواضع نهادند  
 تا نفس بتمام تواضع بایستد اما کمال توسط و اعتدال است در جمیع احوال ۱۰۰۰ **الفصل الاول** **بعن ابی مسریه**

ان رجلا قال للنبی روایت است از ابو مسریه که مردی گفت مرعیه بر اعلی الصلی علیه وآله وسلم گفته اند که آن مرد بود و  
 رضی الله عنه او صنی اندر زکن مر اقال لا انقضت فرمود آنحضرت در جواب آن مرد خشم بگیر فرود زد که مرا پس باز  
 گردانید آن مرد قول را که او صنی است قال لا انقضت گفت آنحضرت خشم بگیر یعنی برابر که آن مرد وصیت طلبید جانش  
 همین فرمود که خشم بگیر مانا که در آن مرد از صفت غضب چیزی بود که از آن نمی کرد و همچنین بود عادت شریف وی صلی الله  
 علیه وآله وسلم که موافق حال هر سائی جواب میداد و در هر یک را مناسب حال وی علاج میفرمود یا آنکه هر لباس و  
 فسادی که آدمی را میرسد از فطرت و استیلا می غضب است و شهرت نسبت لغضب محسوس مغلوب بود و تخصیص نهی  
 از غضب کرد و جهت اعتقاد اتهام و توجیه اول ظاهر است رواه البخاری ۲۰۰ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم لیس اشد بید بالصره یعنی صادمه و فتح را کسیکه بید از مردم را بر زمین و بنید از بیچس او را فی الصرح  
 صرح افکندن مصارعه با کشتی گرفتن پس میفرماید سخت و قوی و پهلوان نه آن شخص است که مردم را بر زمین اندازد اما  
 من یملک نفسه عند غضب سخت و قوی بحقیقت آنکس است که مالک باشد نفس خود را از غضب که سخت ترین دشمنان  
 و قوی ترین خصمان است و بنید از او را بر زمین خواری و غالب آید بر وی و مردی نرور بازو دانی نرور کتف و نفس  
 اگر بر آئی دانم که شاطری متفق علیه ۳۰ و عمن حارث بن وهب صحابی است گذشت ذکر او در فصل ثانی از جانب حق  
 و حیا قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الا انبرکم بابل ائمت آباخبره هم شمارا بابل است یعنی بگویم که بهشتیان

که ام اندک ضعیف متضع بفتح عین ضعیف که ضعیف چه تیری پندارند او را مردم و تجربه و تجربه میباید بروی صحبت  
 فقر و شکستگی و بعضی کبر عین نیز خوانده اند و تفسیر کرده اند او را بنجامل ذائل نرم دل لواء اسم علی الله لایه اگر سوگند خورد  
 ۱۰۰



بر خدا راست گوید و اندوی تعالی او را یاسو کند او را اینجا بچیند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه اگر سوگند خور و طمع میسزد  
 کرم آندی و اعتماد بر طاعت او که راست گوید خواهد کرد وی تعالی او را راست میگرداند و قبول میکند طمع در جسد او را  
 دیگر آنکه اگر سوال کند از پروردگار خود چیزی را و سوگند دهد بر وی تعالی که بدید او را مستول وی بر امری بر آرد و جسد او را  
 دیگر آنکه اگر سوگند خور که حق تعالی فلان کار میکند یا نمیکند راست گوید و اند او را وی تعالی و همچنان میکند که سو  
 سوگند خورده بود و چون خبر داد که بهشتیان کیانند و صفات ایشان را بیان کرد و خواست آنحضرت که بیان صفات  
 و درخشان را نیز کند و فرمود الا خبر کم باهل النار کل مثل جوارح استکبر عقل مضیم عین مملو و تار فوقانیه و تشدید لام مرد  
 درشت و سخت گوی خصوصت کننده باطل و جوارح بفتح جیم و تشدید و او خلیل جمع کننده مال و بعضی گفته اند خزان  
 در رفتار و بیان معنی مستکبر نزدیک تعبیر اوست متفق علیه و فی روایت مسلم کل جوارح زینم شکبر زینم حرام زاده که خوا  
 در نسبت بقومی می سپاند و در واقع نه از ایشان است چنانکه در قرآن مجید این دو صفت یعنی عقل و زینم در شان  
 ولید بن مغیره واقع شده است ۰۲۰ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یدخل الجنة  
 احد درنی آید آتش و درخ را بطریق تابید هیچ یکی که فی قلبه مثقال حبه من خردل من ایمان در دل وی مقدار خردل داشته  
 ایمان باشد و لا یدخل الجنة احد فی مثقال حبه من خردل من کبر درنی آید بهشت را با سابقان هیچ یکی که در دل وی  
 مقدار دانه از خردل است از کبر و این مثل است در بیان صغیر و راه سلم ۰۰ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 و آله و سلم هم از این سو دست که گفت آنحضرت لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرّة من کبر درنی آید بهشت را سیکه  
 در دل او مقدار ذره از کبر مراد از ذره مورچه خرد است یا گرد که از روزن در شعاع آفتاب بیرون آید فقال رجل ان ارجل سحیب  
 ان کیون تو چنان و فعله حسا پس گفت مردی از حاضران که مرد دوست میدارد که باشد جامه وی نیک و پایی پوش و  
 نیک چون دید این مرد که عادت شکبر ان است که جامهای نفیس و لباس های فاخر بکار بند خیال کرد که مطلق آن از کبر است قال  
 گفت آنحضرت ان الله جلیل عیب اجمال بدرستی که خدای تعالی صاحب جمال است و دست میدارد جمال را و اطلاق جلیل  
 بر حق سبحانه یعنی حسن انفعال کامل الاوصاف است و بعضی گفته معنی آرا نیده و جمال بخشنده و بعضی گفته جلیل معنی جلیل است  
 یعنی بزرگ و بعضی گفته مالک نور و هجت و حسن و جمال است و بعضی گفته نیکو کار است به بندگان الکبر بطریق کبر باطل کرده اند  
 حق است که توحید و عبادت است و سرکشی کردن بحق و دفع کردن و قبول نداشتن از او غلط الناس محقر داشتن و امانت کردن  
 آدمیان از راه سلم ۰۶ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلثة لا یکلمهم الله یوم القیمتة کس ان  
 که سخن نمیکند خدای تعالی بایشان روز قیامت و لا یرکبهم و شانه نیکو میدرد ایشان و فی روایت و در روایتی این زیادتی نیز  
 آید است که و لا ینظر الله لهم نظر نیکو سوی ایشان و لهم عذاب الیم و در ایشان بد است عذاب دردناک این همه گناست است از  
 بی رضائی و غضب آلی بر ایشان زیرا که هر که از کسی ناراضی و دشمنانک بود نگاه بجانب وی نمکند و سخن با وی نگوید و شاربوی

و اورا عذاب کنند و آن کسی که حال ایشان روز قیامت نیست چه کسانند شیخ زان یکی پیری زنا کننده که با وجود پیری که وقت توبه و حیا و نقصان شهوت نیست این کشید از وی بوجود می آید این دلیل است بر غایت بی حیائی و حرکت طبعیت و موجب غایت سخط الهی و صغیر رضائی او و ملک کذاب دوم پادشاه دروغ گوینده دروغ گفتن از آنست که است و از پادشاه که مدارا تنظیم ملک و اصلاح و مهام خلق بر قول و حکم او است بمانند از وزیر دروغ که میگویند اغلب برای دفع ضرر و جلب نفع بود و پادشاه خود قادر است بر این شے دروغ گفتن پس قبیح و بیخانه و تبا شد و عامل مستکبر و درویش تجبر نمانده تکبر از همه بد نما و از فقیر که از اسباب آن که مال و جاه است عاری بنماید و دلیل است بر خست باطن و لوم طبعی که بر زشت و از گدایان زشت تر و در سر و دوبرت و آنکه جامه تر و بعضی از عاقل خداوند عیال مراد از آنکه از قبول صدقه و زکوة و تواضع و ملائمت مردم که باعث رفع حاجت عیال و رفاهیت حال است تکبر میکنند و عیال را تنفس و هلاک میگرداند تعفف و استیما از سوال و سر حال بهیت توکل بر مولی تعالی دیگر است و تکبر و بی اندامی و قبول ناکردن از مردم بهیت آن با وجود حیاج و منظر دیگر رواه مسلم - و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول الله عز و جل میگوید خدا می تعالی الکبر یا ردائی و اعظمه ازاری کبر یا چادر من و عظمت از ار من است این مثل است که حضرت حق سبحانه و تعالی برای تو صد و نفر خود بصفت کبر یا عظمت یعنی این دو صفت خاصه ذات من است که هیچکس را مجال شکر است در آن انصاف بدان درست نیست چنانکه جو دو گرم و مهربانی صفات من اند و خلق را نیز از آن نصیب نیست و جائز است وصف ایشان بدان بطریق مجاز الا این دو صفت که بطریق مجاز نیز وصف غیر من بدان درست نباشد بشاید دو جامه که کسی پوشیده باشد پوشیدن دیگری آنرا ممکن نبود و کبر یا عظمت و لغت هر دو یک معنی آید که بزرگی و بزرگ شدن است و ظاهر حدیث ناظر در فرق است میان این دو که یکی را برداشته که در دیگر را بازار پس بعضی گفتند آنکه کبر یا صفت ذاتی است و عظمت صفت اضافی حق تعالی کبر است کبر است در ذات خود خواه دیگری داند یا نداند اما عظمت عبارت است باعتبار نسبت غیر و استعظام خلق مراد اولاد آنچه صفت ذاتی باشد اعلی و ارفع باشد از صفت اضافی و در و نیز اعلی و ارفع است از از ار پس باین ملا تشبیه کرده شد کبر یا برداد عظمت را بازار در شرح زیاده برین نیز چیزی گفته شد است و الله اعلم بالجمله میفرماید که کبر یا و عظمت دو صفت خاصه من اند کس نامرعی واحد آنها پس کسیکه نزاع کند و شراکت جوید من در یکی ازین دو صفت ادخلت النار می در آرم آنکس را در آتش دوزخ و فی روایتی و در روایتی سجای او دخلت النار قذفته فی النار آمده یعنی می آرم او را در آتش درین عبارت استمانت و استحقاق است چنانکه سنگ و کلون را بیند از ندبی مبالات و استنار رواه مسلم -

۱۰۰ الفصل الثانی - عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور آری از دلاوران بود که یکبار بر فوجهای زد و پیاده بر سواران می تاخت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یرال الرجل یرهب یغنه همیشه هست مرد که میرد نفس خود را یعنی از جای وی و مرتبه وی که در دست سجای بلند و درجه فرسیع تکبر و ترفع و مرافقت و موافقت میکند با نفس و سیه و دبا و

بجای

بهر جانب که میرود و باز نمیدارد نفس را از طغیان کسب حتی بکثرت فی الجبارین تا آنکه نوشته میشود آن مرد در میان جباران  
و مستکبران ثبت کرده میشود نام وی در نامه ایشان فیصیبه ما اصحابهم پس میرسد آن مرد را چیزی که میرسد جباران را  
از آفات دلبلا باد دنیا و آخرت رواه الترمذی ۰۲۰ و عن عمر بن شیب عن ابیه عن جده عن رسول الله صلی الله علیه  
و آله وسلم قال حشر المتکبرون ما مثل الذر یوم القيمة برانگیخته میشود بکبر کنندگان در آنده میشوند و گرد آورده میشوند بسو  
مخشر مانند مورچهای خرد روز قیامت فی صور الرجال در صورت مردان یعنی صورت ایشان همچو صورت مردم باشد همیشه  
همچو حبه مورچها فی شام الذل من کل مکان می آید می پوشد ایشان را خواری از هر جا و هر سو فذ معنی این حدیث آنست  
کرده اند بعضی بر آنند که این کنایت است از خواری بودن ایشان در محشر و پامال گشتن در زیر پاهای مردم چنانکه حال مورچها  
است بدلیل آنکه بعثت و اعاده اجساد با جزای اصلی خواهد بود که در دنیا داشتند و صورت مورچه وجهه وی گنجایش آن  
ندارد و لهذا گفت فی صور الرجال تا معلوم شود که بر صورت آدمیان خواهند نمود بر صورت مورچها و فی شام الذل نیز  
قرینه آن است که مراد معنی خواری است و سیاق حدیث نیز ناظر در آنست که اقبل و صواب آنست که حدیث معمول بر ظاهر  
و مراد محشر بودن متکبران است بر صورت مورچها بچقیقت و لیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است که اجزای  
اصلی را که با آنها محشر خواهد شد در مقدار حبه مورچه جمع کند و باین صورت سازد و خواری گرداند بیاقون الی جن فی جهنم یعنی  
بوس رانده میشوند بسوی زندانی که در دوزخ است نامیده می شود آن زندان را بولس لغت موحده و سکون و او و  
فتح لام و در قاموس لغت معنی تخم و ناامیدی و اطمینان نیز از اینجاست لغوی هم مار الا نیار بر میرود و در کتب  
ایشان را آتش دوزخ که آتش آتش است یعنی نسبت او با آتشی که بجزر همچو نسبت آتش است با چیزهای دیگر که میوزد  
از انیار جمع نار است و اصل آنست که جمع و سه انوار آید زیرا که واوی است و لیکن او را بیا بدل کردند تا التباس  
بجمع نور نیارد و سیقون من عصارة اهل النار نوشته اند و ایشان را از انچه سیلان میکند از دوزخیان از زرد آب  
دریم و خون طغیته انخیال این بیان معنی عصارة اهل نار است و تحقیق این لفظ در باب الوعد علی شرب الخمر گذشت  
ازین صفات گاهی چنان بضم در آید که ایشان بر بیت وجهه آدمیان باشند نه مورچها و با وجود آن دلیل نمیشود چه  
بر وجه مورچها باشند در آنده و شوند بسوی زندان و نوشته اند از عصارة و حقیقت آنست که هر چه در آید  
در بنیه وجهه معروف از ادراک و احوال و صفات مویع است در وجه مورچه بنه فند و اشعره بنیه و ترکیب شده است  
در حصول مزاج انسانی و در جزای تخم میگویند است حصول مزاج و تعلق روح انسانی به جای بنیه وجهه مورچه و خداوند تعالی  
بر هر چیز قادر است رواه الترمذی ۰۳۰ و عن عطیه بن عروه السعدی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ان انضیب من الشیطان بدرستی که خشم کردن که نیرای خدا باشد از شیطان است و ناشی از اغوای اوست مراد وی  
و سرایت وی در وی و ان الشیطان خلق من اللهب و بستی که شیطان پیدا کرده شده است از آتش و انما نطقی النار

بالا و کشته و سرود کرده نمیشود و آتش بگر آب فاذا غضب احدکم فلیتوضا پس چون در چشم آید یکی از شما باید که وضو  
باز و طیبی گفت مراد آنست که چون غضب از شیطان است پناه بخدا و روی بگرد و عبادت آرد و با وجود آن  
استمال آب سرد بجا صحت کشنده آتش خشم است و تحریر بر آن شاهد است و اگر آب سرد بخورد نیز آن صحت آرد

رواه ابو داود ۴۰۰۰ و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا غضب احدکم و هو قائم فجلس  
چون خشم آید یکی از شما دعای آنکه وی ایستاده است پس باید که بنشیند فان ذهب عنه الغضب پس اگر برود خشم  
بنشین بهتر و الا فلیضطجع و اگر ترود بنشین پس باید که برپلو آید طیبی گفت حکمت درین امر آنست که تا در خشم  
حرکتی بوجود میاید که از آن پشیمانی خورد زیرا که مضطجع دور تر است در حرکت از قاعد و قاعد دور تر است از قائم  
و ظاهر آنست که در تغییر حالت برین هیچ که موجب سکون و آرام است تا اثری است در دفع هیجان غضب و ثوران

آن رواه احمد و الترمذی ۵۰۰ و عن اسماء بنت عمیس قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول

بئس العبد یخجل و احوال بد بنده است بنده که بر خود زمی کرد و خود را نیک خیال کرد و تکبر نمود و خود را بزرگ  
و احوال مرهت تکبر را گویند و خیلان بضم خا و فتح یا تکبر کردن در خود رسم نهادن و سی الکبیر المتعال و فراموش کرد خداوند  
بزرگ بلند قدر را عزوجل که بر همه غالب و مستولی است بقدرت کامله خود پس العبد عبد تجرد اعتدای بد بنده است  
بنده که تکبر کرد و بر مردم جبر و تمسک کرد و در ظلم و فساد از حد درگذشت و سی الجبار الاعلی و فراموش کرد خداوند جبار  
متکبر قهار را که بلند تر است در قدرت و عزت از همه پس العبد عبد سی ولی بد بنده است بنده که فراموش کرد کار دین را  
و مشغول شد بآلایینی و لهو و لعب کرد و سی المقابر و لهو و فراموش کرد مقبره را و کنگی و بوسیدگی بدن را در خاک پس العبد

عبد متی و طغنی بد بنده است بنده که از حد درگذشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و کسر در رتبه انقیاد و اطاعت  
در نیارد و سی لهیبت او و لهیبتی و فراموش کرد آغاز حال خود را که از چه چیز پیدا کرده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود  
و انجام کار خود را که چاشنی و جهادیدنی است و آخر او صیبت پس لهیبت عبد خجل الدنیا بالهین بد بنده است بنده  
که فریب میدهد دنیا را بدین معنی طاعت جهاد خود را باهل دنیای نماید تا دنیا پرست آید و دنیا را باین مکر و تمسک برست  
من آرد و در حقیقت فریب میدهد باهل دنیا را تا از دنیای ایشان چیزی برست آرد و مثل خداع و فریب دادن

بئس العبد یخجل الدین بهشبهات بد بنده است بنده که فریب میدهد دین را بهشبهات یعنی در حرام می افتد شبهه و مآول  
میکنند آنرا تا باین حیل و فریب خود او نیندازند یعنی فریب میدهد باهل دین را و میسما یا ایشان را تا او را از اهل دین  
بشمارند و از کتاب نبی کند حرام بین را تا بایرون نیارند او را مردم از دین صریحاً شبهات را میکنند تا شبهه گردانند بر او  
امردین خود را و حکم کنند بتدین وی پس گوید دین را فریب میدهد پس العبد عبد طمع بقوده بد بنده است بنده که  
طمع و هوس داری از خلق و حرص می کشد او را بدرار باب دنیاوی برود هر سو که می خواهد پس العبد عبد هوی العیله بد بنده است

بنده که بهای نفس گمراه میگردد اندازد او را می برد و از راه دین بس العبد بعد رغب بعزم را و سکون بجهه بیده است بند  
که رغب در دنیا و شرف و حرص در تحصیل آن و طول امل و طلب کثرت خوار میکند او را می ریزد و آبروی دین او را

رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و قالوا گفت ترمذی و بیهقی پس اسناد و بالقوی نیست اسناد این حدیث  
قوی و قال الترمذی البیضا هذا حدیث غریب . . . **الفصل الثالث** . . . عن ابن عمر قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم ما تجرع عبد افضل عند الله فزود و نیا شامید بزود و تخلف هیچ بنده فاضل تر نزد خدا من جز در غنط  
یکظها از جرعه خشمی که فرو برد و باز داشت آنرا ابتغار وجه الله از جهت طلب ذات خدای و رضای او حسب  
بعزم یک آشام آب و شراب و جز آن و غنط خشم بهمان از مجز و کظم فرو خوردن خشم و در اصل بر کردن مشک و بستن

و بان آن بستن در رجوی و روزن و جز آن رواه احمد ۲ . . . و عن ابن عباس فی قوله تعالی و مردی است از این  
و تفسیر قول حق سبحانه اذ نع بالتی هی احسن اول این آیت کریمه این است و لا تستوی الحسنة و لا السیئة بر اینست نیکی  
و بدی در جزا و عاقبت اذ نع بالتی هی احسن دفع کن با نیچه بدی بهتر است که نیکی باشد بدی را که پیش آید ترا یعنی اگر نیکی  
بتو بدی کند تو نیکی کن باده . . . اگر مردی احسن اسلم من اسار یا مراد آنست که از میان نیکی با آنچه نیکی تو بهتر است آنرا

کن و حدین یعنی مبالغه بیشتر است و بطاهر لفظ موافق تر و ابن عباس در تفسیر این کریمه قال گفت العصبه غضب  
صبر و شکیبائی کردن نزد خشم و العفو عند الاسارة و عفو کردن نزد بدی کردن یعنی مراد دفع بدی به نیکی آنست که چون خشم  
صبر کنند و اگر از یکی بدی بینند در گذرند فاذا فعلوا عصم الله پس چون به کنند مردم صبر و عفو نگا بدارد خدای تعالی ایشان را

از آفات نفس و غلق و خضع لهم عدوهم و فروتنی کنند مرا ایشان را دشمن ایشان گانه ولی حمیم تفسیر حمیم که در بقول خود و رب  
خداوند قرابت و این تفسیر آخر آیت است که فرموده است فاذا الذی ینیک و بینة عداوة گانه ولی حمیم رواه البخاری  
تعلیقاً ۳ . . . و عن ابن بفتح موحده و سکون با و برای بن حکیم عن ابیه عن جدّه جدوی معا و بین حیده است بفتح مهمله و سکون

تحتانیه و ال مهمله و درین اسناد و احتلالی است و حق آنست که صحیح است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
ان الغضب یفسد الایمان کما یفسد الصبر اصل خشم گرفتن تباہ میگردد و اندازد ایمان را چنانکه تباہ میگردد و اند صبر شد را صبر  
بفتح صاد کسر با و سکون نیز آمده در ضرورت شعر شیره درخت تلخ است ۲۰ . . . و عن عمر رضی الله عنه قال و هو علی

الکعبه امیر المؤمنین عمر گفت و حال آنکه وی بر غیر بود و خطبه میخواند یا ایها الناس تو اضعوا ای مردمان تو اضع کنید و زود  
نمائید فانی سمعت رسول الله زریا که من شنید و ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت من تو اضع الله رسوله  
کسیکه تو اضع کنی مردم از برای خدا و طلب رضای او بردار و او را و بلند گردانند خدای تعالی مرتبه او را فانی لغت  
صغیر پس آنکس در نفس خود و چشم خود حقیر و خرد است بهجت دیدن خود را چشم کم و فی اصین الناس عظیم و در چشمان  
مردم بزرگ است از جهت بلند گردانیدن حق تعالی مرتبه او را و من تکبر و صغیر و صغیر الله و کسیکه تکبر کند فرو نهد خدا مرتبه او را

و سبست گرداند قدر او را فو محسن الناس و محسنهم پس آنکس در چشمان مردم خود و حقیر است و بی غنیه کبر و در نفس خود و چشم خود بزرگ است حتی لهما هون علیهم من کلب او خنزیر تا آنکه بر آینه وی خوارتر و سبکتر است بر مردم از سنگ و خاک یعنی متکبر اگر چه خود را بزرگ میداند و بزرگ میماند لیکن نزد خداوند حقیر است و پیش مردم نیز خوار میگردد و متواضع اگر چه خود را حقیر میداند و حقیر مینماید نزد خدا اعظم است و نزد مردم نیز عظیم میگردد و ۴۰ و عمن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال موسی از ابی هریرة گفت موسی بن جسران یارب من اعز عبادک عمتک اسے پروردگار من کیست عزیزتر و ارجمندترین بندگمان تو نزد تو قال گفت پروردگار تعالی در جواب موسی من اذا قدر غفر عزیزترین بندگمان من بخ کسی است که چون قدرت یابد بیاورد و در گذرد و از کسی که بر وی ظلم کرده در بخانیده ۴۰ و عمن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من حسن لسانه سنا الله عوره کسکه نگاهدارد زمان خود را از عیب و نقصان مردم بپوشد خدای تعالی عیب و نقصان او را در من گفت غضب لفت الله عنه عذاب یوم البقیة و هر کسی که بازدارد و خود بخشم خود را بازدارد و الله تعالی عذاب خود را که مستحق آن شده بجهت گناہان روز قیامت و من اعذر الی الله قبل الله عذره و کسی که عذر خواهی کشد بسوی خدای تعالی بسزیر و خدای تعالی عذر او را خداوند نکشند و هر کسی که بریم خطا بخش و پوزش پذیرد ۴۰ و عمن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ثلث نجات و ثلث هلاکات خصلت استگاری دهند همت از عذاب و خصلت هلاک کنند همت او را در آخرت فاما النجیات فتقوی الله فی المسو الهلاکة اما خصلتها سه نجات دهند یکی از ان پرهیزگاری کردن است خدای برادر نهان و آشکارا یعنی در حضور غیبت خلق یا در باطن و ظاهر و القبول بالحق فی الرضا و السخط دوم گفتن بر راستی در حالت خشنودی و ناخشنودی یعنی اگر از کسی راضی باشی جز راستی و آنچه آن که در وی در واقع است نگویید و اگر ناراضی گردید نیز چیزی را نگوئید مثلاً از فاسق و ظالم بجهت آنکه از وی نفسی می بینید و راضی است از وی او را مح و ثنا با حق و خلاف واقع نگویید و اگر از صالحی و نیکوکاری برنجند دست و نگوئید پس نکند در هر دو حال بر طریقه استقامت ثابت و متمکن باشد و بقصد فی الغناء و لغت رسوم توسط و میان روی در تو انگری و در دیشی در هر دو حالت از توبه و تقیر محنت باشد یا مراد توسط در اختیار غنا و فقر است چنانکه گفته اند که کفان و سعیت افضل است از فناء و هتسرو اما الهلاکات و اما خصلتها سه هلاک کنند همتی قبیح پس نیز سه اند اول هواست نفس که پیروی کرده شد همت از اینی تابع هوای نفس بودن هر چه فرماید آن کردن و هر سو که خوانند آنسورفتن ایمان کامل است که هوای نفس تابع فرمان حق باشد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نزوح تعالی آورده و شام مطاع دوم نخل و حرص اطاعت کرده شد یعنی طبیعت آدمی خالی از نخل جسم من نیست اما یکی باشد که اطاعت و فرمان برداری آن کند کسب از خط فرمان آن نتواند بر آورد و زبون نفس و طبیعت بود در ان و محاب المرء بنفسه سوم موجب بودن مرد نفس خود یعنی خود را نیک و اند و صفات خود را خوش دارد که از اعجاب کبر زاید و از کبر تکبر بوجد و آید

۴۱

وهمی اشدهن واین خصالت موجب سخت تر و بدترین خصالتهای مذکور است و در وی نزاع و شرک جستن است با جناب

کبریا حق جل و علا روی البیضا الا حدیث آمده فی شعب الایمان . **باب الظلم** ۱۲۰

ظلم در عرف لغت وضع استیجانی غیر محسوسه بنام آن چیزی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این چنانچه ساخته شده است برای آن و این کلمه جامع است شامل چه چیزی را که از حد محدود تجاوز کند بران وجه که باید واقع نشود و زیادت یا بنقصان یا بی وقت و بی جاست واقع شود و جوهر نفسی نیز باین معنی و در کتب شیخ هم باین معنی است غایتش محل شرعی و در بعضی شرعی مراد خواهد بود و فی الصراح ظلم ستم کردن و این نیز همین معنی است که مذکور شد ستم در حق خدا یا حق خلق یا حق نفس و معارف و در انما ستم در حق خلق افتد که بر یکدیگر زور کنند و ستم نمایند و ستم در نفس و مال و عرض یکدیگر تصرف کنند . **الفصل الاول** . **عن ابن عمر** ان النبی صلی الله علیه و آله

وسلم قال الظلم ظلمات یوم القیمة یظلم کون سبب ظلمت است روز قیامت یعنی ظالم را در آن روز تاریکی از هر جانب در گرفته باشد و از آن انوار که مؤمنان را نصیب بود که نور هم بسعی بین ایدیم و با ما نهم محروم باشد یا مراد بظلمات شدت عقوبات باشد که در عرصات قیامت و در کات و در زخ بدان گرفتار آید و ظلمات بمعنی شدت عقوبات باشد که در عرصات آمده است چنانکه در کرمیه قل من یحکم من ظلمات البر و نخبه گفته اند ای شدت اندکها من

علیه ۱۲۰ . **عن ابی موسی** قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الظالم بدستی هر آینه خدای سبحان صلت میدهد ظالم را و در از میگردد و در الاملا صلت دادن و زمان روزگار در از گذشتن دور از رسن گذشتن ستور راحتی از آنرا اخذ نمیفیله تا آنکه وقتی که بگیرد ظالم را بعباد نگذارد و خلاص نگردد و نتواند گریخت ظالم از عذاب وی تا آنکه قرآن استخوانده آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موافق اینجستی این آیت را تا آنجست که و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمة الایة و بچین است گرفتن پروردگار تو چون بگیرد بعباد

قریب را یعنی اهل قریه را که ظالم اند متفق علیه ۱۲۰ . **عن ابن عمر** ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم لما مر بابیه روایت است از ابن عمر که آنحضرت چون گذشت بجزیره حارمله و جمیع ساکن نام زمین خود است قوم صامع علیه اسلام که در وقت رفتن بغزوه تبوک عبور بران اتفاق افتاد قال فرمود آنحضرت اصحاب را الا تخرجوا مساکن الذین ظلموا انفسهم الا ان تکنوا بائسین و زیبا تید جایی سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذواتهای خود یعنی کفر و زندقه و تکذیب کردند پیغمبر خود را مگر آنکه بشید شما گریختندگان یعنی عبرت گیرنده و احوال آن عباد را

یا و آرنده که موجب گریخت و گذرید ازینجا بسه و غفلت ان یصیبکم ما اصابهم از جهت ترس آنکه مباد ایست شما را آنچه رسیده بود ایشان را زیرا که از امثال این موافق بقیامت گذشتن و از آن عبرت نگرفتن علامت قساوت قلب و عدم خشوع است و آن محل مظلمه و نوع عذاب است یا تیرسید و عبرت گیرید که مباد از شما بر مثل عمل ایشان بوجود

و بخزای آن برسد ثم نفع تشدید نون که سه واسعه السیر پسر پوشید آنحضرت سر خود را بپایان کشتایی کرد و در سینه  
و گذشتن ازان موضع حتی اجاز الوادی تا آنکه گذشت و گذشتند صحابه ازان وادی بود است که نبی کرد آنحضرت  
که در ان موضع آب نوشند و طعام نخورند و نمردند و ما خمیری که ساخته بودند حلفت و دواب سازند و خصمت در اکل نخورد  
متفق علیه ۰۴۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کانت له مظلمة بکسر لام معنی ظلم  
و آنچه گرفته است یکی از حق دیگری یعنی سبکه است مراد در مظلمه لایحه من سر ضمه او شیء مراد در مسلمان را از آبروی  
دی که رنجیده است بغیبت و شتم و مانند آن یا چیزی دیگر از خون و مال فلیتخلله منها الیوم پس باید که بجای خواهد از دست  
از ان مظلمه امروز یعنی در نوب قبل ان لا یكون دینار و لا درهم پیش از آنکه نباشد و نیاری و نه در همی که بدو در بدل  
مظلمه و زقیامت و اگر بجای خواستن ممکن نباشد و غیبت توبه و استغفار مرتاب که را کافی است و در مال ان کان  
که عمل صحیح اگر باشد مراد کار سبک اخذ منه بقدر مظلمه گرفته میشود از وی بر اندازد مظلمی که کرده است یا چیزی  
که گرفته است و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیتات مما جبه فعل علیه و اگر نباشد مراد اینکی با گرفته شود از بد بهای  
صاحب وی که مظلوم است پس برداشته شود و بار کرده شود بر آنکس که ظالم است یعنی جزای ظالم روز قیامت است  
که طاعتهای او را مظلوم دهند و اگر طاعات ندارد گناهان مظلوم را بر وی بر بندند و وی را بد ان عذاب کنند  
و مظلوم را از عذاب که بان گناهان مستحق آن شده بود سجات بخشند رواه البخاری ۰۰ و بحکم ان رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم قال اتدرون ما الفلک قلت آنحضرت مر صحابه را آیا در می یابید و مید بینید که معنی فلک  
چیست و چه معنی دارد و بعضی نسخ مصابیح من الفلک یعنی سفلس کسیت و مال هر دو لفظ یکی است قالو گفتند  
صحابه الفلک فلان من لا در هم له و لا امتاع فلک در میان ماکسی است که نسبت در هم او را و نه متاع یعنی از نقد و جنس  
بیخ ندارد و قال پس گفت آنحضرت ان الفلک من امتی من یاتی یوم القیمة یصلو و صیام و زکو و مفلک از دست کن  
بجقیقت کسی است که باید روز قیامت بنماز و روزه و زکو و یعنی اقسام عبادات از وی بوجود آمده و یاتی قد شتم  
هزا و یاید آن کس باین حالت که بجهت شتم کرده این را و نقد هزا نسبت بزنا کرده این را و اکل مال هزا  
خور و مال این را و سفک دم هزا و سخت خون این را و ضرب هزا و زو این را یعنی انواع ظلمها کرده و مردم از  
و شتم و اذن و مال غیر خوردن و کشتن و زدن فعلی هزا من حسنا و هزا من حسنا یعنی داده میشود این شخص را که شتم  
کرده از نیکبهای وی و شخص دیگر را که از مال او خورده از نیکبهای آن ظالم بر ان کسان که بر آنها ظلم کرده قسمت  
کنند فان نسبت حسنا قبل ان یعنی ما علیه پس اگر فانی شود و تمام گردد نیکبهای او پیش از آنکه حکم کرده شود و هزا  
گناهی که بر دست یعنی هنوز جزای آن ظالم که بر دست تمام نشود و چیزی باقی ماند اخذ منه خطا با هم فطرت علیه  
گرفته شود از گناهان آنجا مظلومان پس انداخته شود بر ظالم فطرح فی النار پس انداخته شود در آتش و زرخ رواه



مسلم ۰۹ و عمنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لتودن الحقوق علیها یوم القیامه هر آینه ادا کرده میشود  
 حتماً کیبوی اهل حقوق رزقیاست حتی قیاد لاشاة اهلها بفتح جیم و سکون لام و عار جمله تا آنکه قصاص گرفته میشود  
 هرگوسفند نا شاخ دار را من اشاة القرمار از گوسفند شاخ دار یعنی عدالت در آن روز تا آنجاست که ادا کردن حقوق  
 آدمیان چه باشد از حیوانات که داخل دآره تکلیف نیستند قصاص گرفته میشود و گفته اند که این قصاص مقابله است نه  
 تکلیف که گرفته میشود و او مسلم و ذکر ذکر کرد و شد حدیث جابر که او ش نیست اتقوا الظلم فی باب الاتفاق

**باب الاتفاق ۱۰۰ + ۱۰۱ + ۱۰۲** **الفصل الثانی** **عمن خذفیه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا تكونوا امة**

نباشید امة کبیره بزه و فتح جیم شده و عین مهله مردی تابع مردم در رای غیر ثابت برای خود و تا برای مسا  
 است در زمان امة نگونید و فی الصراح امة بالکسر مرد هر مانی و مراد امة اینجا نیست که فرمود تقولون ان حسن الناس  
 احسانا و ان ظلموا ظلموا در حالیکه میگویند اگر نیکی کنند مردم با ما نیکی می کنیم ما با ایشان و اگر ستم می کنند با ما ستم می کنیم ما با  
 و لکن و طنوا انفسکم و لیکن قرار دهید نفسهای خود را و اصل توطین وطن ساختن و فی الصراح توطین نفس بر چیز  
 دل نهسا و نیتی دل بهید و قرار دهید نفسهای خود را که ان احسن الناس اگر نیکی کنند مردم ان سخنها بر نیکی کردن با  
 و ان اساءة افلا تظلموا و اگر بدی کنند مردم بس ظلم کنید بر ایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و اسارت احسان  
 که اقال الطیبی و یتمیل که مراد آن باشد که اگر نیکی کنند نیکی کنید و اگر ایشان بدی کنند شما در برابر آن تجاوز از حد  
 و مکافات کنید بر حد اعتدال چنانکه شروع است یا نحو کنید و مکافات مقید نشوید یا احسان کنید اول مرتب  
 عوام مسلمانان است و دوم مقام خواص و سوم درجه خاص خواص حضرت شیخ علی متقی در بعضی رسائل خود فرموده است  
 که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است از آنکه غالب و مغرط است محبت دنیا ایندای مردم کند  
 بی تقرب و بی سابقه معامله و آنرا که نه باین وجه است ابتدا ایندای کسی نکند و اگر کسی او را ایند کند مکافات کند بروج  
 شد بی ستم تجاوز از حد و آنکه محبت آخرت قوی دارد و محبت دنیا ضعیف غفولند از هر که ایند کند و ظلم نماید و بر آن  
 محبت آخرت قوی تر است احسان کند و برابر ظلم و این درجه مقربان و صدیقان است رزقنا الله و راه الهی  
 ۰۰۰ و عمن سعاده ان کتب الی عایشة معاویه بعایشة صدقیه ثبت که ان کتبی الی کتابا تو صینی فیہ و لا تکتبری بنویس  
 برای من مکتوبی را که اندر زکنی مراد ان مکتوب و زیادتی مکن یعنی درازی مکن و مختصر بنویس محبت پس نوشت عایشة  
 این کلمات را سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول یکتف  
 من لیس رضی الله بخلق الناس کفاه الله مؤتة الناس سیکه طلب کند خشودی خدارا بنا خشودی مردم کفایت کند  
 اصفا خدای تعالی بار و گدانی مردم یعنی اگر کاری کند که رضای حق در است و خلق بهوای نفس خود و از ان ناراضی باشند  
 حق تعالی راضی گردد و خلق راضی بر ان آورده که خواهد و از ایشان شدتی و غنمی بوی نرسد من لیس رضی الناس